# مقدمه بحث انتظار و نیاز

به مناسبت بحث انتظار و نیاز آن جلسه سابق بحث ما به اینجا رسید که دو مقوله داریم دین‌پذیری و دین‌گریزی گفته می‌شود که چرا انسان‌ها پذیرای دین هستند و به سمت دین حرکت می‌کنند این را گفتیم که می‌شود به یک شکلی بحث کرد که از عوامل اصلی گرایش به دین و عوامل تقویت‌کننده در دین‌گریزی هم این بحث می‌تواند وجود داشته باشد.

در این بحث که اولاً به مناسبت بحث نیاز و انتظار و اینها که مطرح شد گفتیم که در عوامل اصلی فهم اینها دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که به چه دلیلی انسان به سمت دین گرایش پیدا کرده اینجا درواقع دیدگاه‌های موجود را می‌شود در دو بخش کلی تقسیم کرد:

# دیدگاه‌ها در گرایش به دین

## دیدگاه اول: عوامل ثانوی مانند ترس و جهل و ...

یکی این‌که بگوییم این دیدگاه‌های اصلی در گرایش دین را در عوامل ثانوی ارجاع بدهیم که این عوامل ثانوی می‌تواند روان‌شناختی باشد جامعه‌شناختی و فرهنگی و اینها باشد این یک دیدگاه است که درواقع وجه تمایل بشر به سمت دین را به عواملی برمی‌گرداند که عوامل اولی و ذاتی نیست عوامل ثانوی است که این عوامل ثانوی می‌تواند عوامل ثانوی روان‌شناختی باشد مثل ترس و جهل و امثال اینها که عده‌ای این‌جور گفته‌اند که عرض کردیم و می‌شود عوامل اجتماعی باشد مثل اینکه آن طبقه عوامل اجتماعی باشد حالا اجتماعی که می‌گوییم طیف وسیعی دارد که خیلی از این نظریات در این می‌گنجد از جمله همان نظریه‌ای که طبقه اجتماعی او اقتضا می‌کند که به این سمت برود و سایر چیزها یا فقر هست یا نیاز هست یا عوامل محیطی هست بالاخره تو محیطی بزرگ شده که خانواده‌اش این‌جوری بوده و او هم این را پذیرفته رفته به این سمت که البته اینها همه‌اش به اجتماعی و ... تقریباً همه اینها را در برمی‌گیرد درهرحال هفت هشت ده تا نظریه است که ما مستقیم وارد این بحث می‌شویم کلیتش را می‌خواهیم عرض بکنیم هفت هشت ده نظریه در وجه گرایش و تمایل به دین وجود دارد در مباحث روانشناسی دین و جامعه‌شناسی دین در غرب که اینها آمده‌اند تأکید کرده‌اند بر اینکه یک یا چند تا از عوامل ثانوی وجه گرایش به دین است و در حقیقت نفی می‌کند ریشه داشتن دین و نیاز به دین را در درون ذات و فطرت و عمق وجود انسان این یک دسته از این چیزها است این یک دیدگاه کلی است که خودش خیلی از دیدگاه‌ها را در برمی‌گیرد که شش هفت تا می‌شود.

## دیدگاه دوم: عوامل ذاتی و درونی و ثابت

یک نوع دیدگاه این است که عامل این گرایش به دین را به عوامل ذاتی و درونی و ثابت برمی‌گرداند.

آن دیدگاه وجه نیاز به دین را به عوامل ثانوی متغیر و متحول برمی‌گرداند اما این وجه نیاز را به عوامل ذاتی و ثابت و پایدار برمی‌گرداند که حالا دیدگاه ادیان و اینها در بحث دین و دیدگاه فیلسوفان و متکلمان مسیحیت خیلی از اینها همین است.

این وجه دوم از دیدگاه‌ها هم خود اینها هم آن‌هایی که به عوامل ثابت و درونی برمی‌گردانند حداقل به دو دسته تقسیم می‌شود:

1. یک دسته آن‌هایی که به نیازها و عوامل درواقع روحی و روانی بشر اشاره می‌کنند و رو این تأکید دارند که بشر از یک روحیه و تمایلات و گرایش‌های ثابتی برخوردار است که آن را به سمت دین می‌برد یعنی ممکن است باز هم عوامل روان‌شناختی یک چیزی باشد ولی مستمر و پایدار است نه گذرا که در یک مقطعی باشد در یک مقطعی برود جلو نه عوامل روحی و روانی پایدار و ثابت است

2. یکی هم به عوامل عقلانی و منطقی اشارده دارد و می‌گوید کار نداریم که بشر تمایلش به چیست نه اصلاً عقل او به او می‌گوید که نیاز به دین داریم نیاز عقلانی است نه نیاز تمایلی خود این نیاز روحی و روانی بشر باز به دو قسم تقسیم می‌شود:

یکی اینکه بگوییم که گرایش به دین و خداوند و معنویت و اینها گرایش فردی و ثانوی است؛

یا اینکه بگوییم نه گرایش به دین اصلی و اولی است.

این با آنچه بالا گفتیم فرق می‌کند اینکه بشر به سمت معنویت تمایل پیدا بکند حالا به سمت دین به‌طورکلی دین خاص که اینجا معمولاً دین معنای کلی‌اش هست خاصش دشوارتر است تمایل پیدا می‌کند در این فرض که آنجا گفتیم می‌گفتیم که عوامل ثانوی متغیر ولی آنجا می‌گوید که گرایش به دین از باب این است که بشر خودش را محدود می‌بیند مثلاً یا همیشه در یک نوع ترس است به ترس برمی‌گرداند ولی ترسی که این‌جور نیست که بگوییم آن‌وقت می‌ترسید حالا دیگر ابزارآلاتی پیدا کرده که این ترس از او رخت بر بسته بنابراین دیگر نیازی به دین ندارد به عوامل روان‌شناختی برمی‌گردانند در آن طیف اول ولی عوامل روان‌شناختی که ثانوی است و می‌تواند یک روزی باشد یک روزی نباشد ولی اینجا می‌گوید نه به عوامل ذاتی ثابتی که روحی و روانی است به این معنا که ثابت است ولی خودش یک گرایش مستقل نیست در عداد سایر گرایش‌ها دیدید مردم که نیازها را طبقه‌بندی کرده در روانشناسی طبقه‌بندی نیازها را ملاحظه کردید نیازهای اولی و ثانوی دارد نیازهای ثانوی معنایش این نیست که نیازهایی است که یک روزی هست یک روزی نیست نه نیازهای همیشگی است منتهی می‌گوید این نیاز از آن نیاز متولد می‌شود خودش مستقل در آن نیاز طبقه اول نیست نیاز طبقه دوم است که فرعی از نیاز است منتهی همیشه هست یک نیاز ثابت و پایدار است این یک دیدگاه دیگری است.

### نیازهای روانشناختی ثابت

ممکن است کسی در نکته مقابل بیاید بگوید بعضی از روانشناسان دارند می‌گوید نیاز به این معنویت نیاز به این ندارد که این آدم در فقر است در ترس است جهل است نه اصلاً پرستش خودش یک نیازی است نه فرع از نیاز دیگر خودش مستقلاً یک نیاز است مثلاً فرض بگیرید در گرسنگی و مثلاً نیاز به غذا و نیاز جنسی خوب دوتا نیاز دارد است که اصلاً ربطی به هم ندارد گر چه در یکدیگر اثر می‌گذارد ولی دو نیاز اصلی است که از روان انسان منشعب می‌شود آنجا هم سؤال این است که بر فرض اینکه بگوییم نیاز بشر به دین و حس پرستش و امثال اینها نیاز پایداری است نه نیاز متغیر نیاز پایدار است که عوامل ذاتی و پایدار است این عامل ذاتی و پایدار آیا عاملی است که مستقلاً از روح انسان منشعب بشود یا اینکه نه واسطه می‌خورد انسان به این نیاز دارد و آن نیاز او را نیازمند به این امر می‌کند که نیاز به دین و پرستش یک نیاز ثانوی و البته پایدار است اگر بخواهیم که این تعابیر و اینها را دسته‌بندی کنیم باید بگوییم که در این فرض نیاز غیر پایدار است اینجا نیاز پایدار است و این نیاز پایدار یک بار حالت تمایلی و روحی دارد یک بار حالت عقلانی دارد این نیاز که جنبه روانی دارد گاهی نیاز مستقلی است در کنار سایر نیازها می‌شود نیاز مستقل منشعب از روان آدمی به‌طور مستقیم اما اینجا این نیاز می‌شود نیاز پایدار اما منشعب از یک نیاز اصلی و پایدار پایداری‌اش پایدار است اما خودش مستقل یک نیاز است یا اینکه به نیاز دیگر برمی‌گردد تو روانشناسی هم خیلی به این امور توجه شده و کارهای خوبی هم انجام شده به‌خصوص مثل مدلول مشهور است دیگر طبقه‌بندی نیازها شاید از بهترین نظریات در طبقه‌بندی نیازها است البته باز متأخرین هم طبقه‌بندی‌هایی دارند که تو این کتاب‌های روانشناسی و اینها می‌شود آنها را ملاحظه کرد فعلاً همه بحث‌های ما در اصل نیاز هستند حالا اینکه نیاز در چه قلمروی است و چقدر دامنه دارد و اینها بحث‌هایی است که بعد به آن می‌پردازیم اینها عوامل اصلی است که می‌شود اشاره کرد ولی در دین‌پذیری همیشه یک عوامل تقویت‌کننده هم هست یک مجموعه از عوامل هستی می‌توانند اصل دینداری را تقویت بکنند این چیزی است که بخشیش را الان گفتم بخشیش را افزودم و علل کلی بحث است که جسته‌گریخته این بحث از زمان آقای مطهری و دیگران هر جایی بحث شده غربی‌ها هم در جاهای مختلف هم روانشناسی هم جامعه‌شناسی روانشناسی دین جامعه‌شناسی دین بحث کردند که البته تو روانشناسی دین و جامعه‌شناسی دین مخصوصاً روانشناسی دین ما کتاب فارسی کم داریم غربی‌ها دارند چند تا آثاری هست مقالاتی هست آثار غربی‌ها بیش از این است که ما به آن پرداختیم.

### نظر استاد: نظریه فطرت

بنا بر مبانی و اصولی که در جای خودش باید بحث بشود قائل هستیم نظریه مختار و درست این است که نیاز به دین را ما نیاز پایدار می‌دانیم و هم این را نیاز روحی و روانی می‌دانیم در حوزه تمایلات هم نیاز عقلانی و منطقی می‌دانیم هر دو این همان بحث نظریه فطرت است در نظریه فطرت مقصود فطرت این است اصل گرایش به خدا اینی که ما می‌گوییم خدا پایه‌اش همان خدا است، گرایش به خدا که بنیاد دین هست و این خدا در درون آدمی پایدار است این قدر متیقن گرایش به خدا در درون آدمی پایدار است این قدر متیقن معنای فطرت است آن‌وقت این سؤالی که مطرح شده این است که آیا فطرت در حوزه تمایلات است یا در حوزه عقلانیت انسان است بعضی جاها که فطرت الله آمده یعنی حفظ پرستش در انسان است تمایل به سمت دین و خدا و معنویت در انسان است مقصود این است که اعتقاد به خدا یک ریشه فطری دارد یعنی طبع انسان‌ها طوری است که به سمت اعتقاد به خدا می‌روند فطرت به این اشاره دارد یا به آن اشاره دارد و بعضی‌ها می‌گویند که هر دو و به نظرم می‌آید که درست باشد که این فطرت به معنای مشترک بگیریم.

شاهدی هم در روایات دارد که درواقع یک نظر این است و نظر جامع اجمالاً جمع اینها می‌باشد انسان ذاتاً یک نوع بینش الهی دارد هم یک نوع کشش و گرایش الهی دارد این جان آدمی خمیرمایه هم گرایش به دین دارد و هم در خمیرمایه او شناخت خدا و فهم از خدا دارد البته اینکه می‌گوییم شناخت خدا فطری است خودش یک بحث‌های دقیق‌تری دارد که فکر نمی‌کنم ورود در آن اینجا خیلی ضرورت داشته باشد.

پس در حقیقت ما این‌جور می‌گوییم که عوامل اصلی عوامل پایدار است که جمع این دو تا است منتهی در اینکه این عوامل این احساس نیاز اصلی پایدار اولیه هست یا فرضی از یک گرایش دیگر است اینجا ممکن است بگوییم که فطرت ظهور در این دارد که اصلی است ولی ممکن است نه بگوییم فطرت می‌خواهد بگوید که این در درون آدمی وجود حالا به صورت شعبه اصلی در ذات آدم یا فرعی از یک چیزی است که آن همیشه است و این هم به طبع آن همیشگی است این حالا ممکن است کسی بگوید که ظهور فطرت من به این شکل استظهار بکنم که فطرت که می‌گوید یعنی در عمق وجود هست یعنی خودش یک بعد ذاتی و اصلی دارد ممکن هم هست بگوید نه فطرت به همان پایداری و دوام و استمرار این تمایل توجه دارد و لو اینکه جزء چیزهای اصلی نباشد شاید بیش از این نشود گفت که فطرت که می‌گوید به یک نوع پایداری گرایش توجه دارد اینکه حالا این اولی است یا ثانوی است شاید نشود خیلی از این استفاده کرد باید رفت ادله دیگر دید کما آنکه در بعد عقلانی‌اش هم این‌طور است یک وقتی است که می‌گوییم شناخت خدا یک حالت فطری دارد که اصلاً همراه آدم هست یک وقتی می‌گوییم نه بشر جوری مقدمات دستش است که اگر اینها را درست به کار بگیرد یعنی به خدا می‌رسد و لذا در آنجا هم همین حالت را دارد که اصلاً ذات انسان جوری ساخته شده که خدا را می‌شناسد یا اینکه نه طوری مقدمات و معارف و شناخت‌هایی دست او است که به‌سادگی این شناخت‌ها ترکیب می‌شود و او را به خدا می‌رساند آنجا هم همین‌که اولی است یا مستقیم است یا اینکه نه با وسائط آن هم وسائطی که خیلی واضح و بدیهی و جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست آن را به خدا می‌رساند در اینکه ما عامل اصلی گرایش به دین را پایدار می‌دانیم و خدا را همان فی‌الجمله را پایدار می‌دانیم هم در حوزه مسائل روحی و هم در حوزه مسائل عقلانی و فطرت هم جمع این دو تا را دلالت می‌کند که احتمال سوم است منتهی در این‌که این مستقیم است یا غیرمستقیم است در هر دو بخش تمایل و بینش و نگرش جای تأمل دارد که دو دیدگاه است ممکن است کسی بگوید که اینها همه خودش یک چیز مستقل مستقیم برخاسته از عقل است ممکن است بگوییم نه باواسطه است ولی پایدار است این دو احتمال اینجا وجود دارد که جای تأمل بیشتری دارد و جای خودش خیلی وقت‌ها همین‌طور است فطرت که می‌گویند تمایلات می‌گویند یعنی کشش‌های آدم به آن سمت است ولی در خود این روایات همین آیه را تطبیق داده برهمان درک آدمی شناخت آدمی واژه فطرت هم چیزی نیست که تمایل را برساند فطرت یعنی آن چیزی که آمیخته با نهاد آدمی است سرشت آدمی است حالا این شناختی باشد که آمیخته با سرشت و برخاسته از ذات و سرشت انسان باشد یا میلی و کششی باشد هر دو را از روایات می‌شود استفاده کرد که مشمول این هست این فکر می‌کنم اینجا از جاهایی است که شهید مطهری قبل از انقلاب از اینها به ذهنم می‌آید بعداً از آنها چیزی نخواندم فکر می‌کنم شهید مطهری با آقای مصباح در اینجا یک تفاوتی رأیی هم دارند فکر می‌کنم آقای مطهری این را به سمت گرایش‌ها می‌برند گمان می‌کنم که آقای مصباح این را تعمیم می‌دهد ولی آنها را یادم نیست ولی اونجوری که هست روایات مربوط به فطرت که آدم ببیند هر دو را می‌شود از روایات استفاده کرد هم بعد بینشی هم بعد گرایشی هر دو بعد را می‌شود در فطرت گنجاند ما هم این را می‌گوییم می‌گوییم این را هم می‌گیرد ایشان حالا من هم می‌گویم حتم ندارد هر دو را در برمی‌گیرد حالا ما فطرت که می‌گوییم می‌خواهیم بگوییم که به هیچ عامل بیرونی یعنی عاقل که شد این را می‌تواند بفهمد حداقلش این است این فطرت که می‌گوییم عاقل که شد عقلی که در او بروز پیدا کرد این را می‌فهمد اگر هم انکار می‌کند یعنی ناخودآگاه باز هم به یک چیزی اعتقاد دارد یعنی ثابت است درونی است پایدار است اینکه می‌گوییم هم عقلانی است هم تمایلی است این معنایش این است این دو تا با هم ترکیب هم نمی‌شود اگر مستقل هم بود همین‌طور می‌شد یعنی اگر عقل بشر نمی‌رسید به این بحث ولی میل بشر می‌گفت که من یک چیز دیگری دوست دارم یک نوع اگر این میل هم نبود عقل محض بود باز هم او می‌گفت که ولو من میلی ندارم ولی این‌جوری است خیلی وقت‌ها آدم میل ندارد واقعیت را می‌پذیرم اصلاً تمایل به آن ندارد ولی می‌گوید عقل می‌گوید این واقعیت است این را می‌خواهیم بگوییم یعنی دو بعد فطرت است که از هم مستقل است به حیثی که لو انفرد کل منهما لکانت الفطره ما حقق یعنی میل بدون او هست اصل بدون میل هم باز او را به این سمت هدایت می‌کند نه آنکه قبلاً بوده کم نیست خود شهید مطهری مکرر این را در جاهای مختلف آورده تمایلات را می‌آورد و تمایلات حس پرستش و اینها را می‌آورد خیلی مفصل آن میل را که آن گرایش‌های طبیعی انسان گرایش به شناخت هست حقیقت‌جو است و دنبال شناخت حقیقت است و به سمت شناخت خدا هم می‌رود میلش این است که برود بفهمد تو حوزه تمایلات دارد می‌گوید این نکته‌ای است که بعد می‌خواهم بگویم آن هفته هم اشاره کردم الان هم می‌خواهم بگویم.

### عوامل پایدار و غیرپایدار در دینداری

آنچه جامعه‌شناسان و روانشناسان در غرب عوامل ثانوی را مبنا قرار می‌دهند همین است یعنی مرز بین این پایدار و غیر پایدار است مثل نیچه و اینها که ملحد بودند و راز دینداری را در یک عوامل ثانوی غیر پایدار جستجو می‌کردند و بعد عقلانی هم برایش قائل نبودند عوامل روان‌شناختی و غیرعقلانی آن هم غیر پایدار می‌دانستند آنها دیدگاهشان این‌جور چیزی بود ما می‌گوییم نه عوامل پایدار است حالا یا این یا این یا جمع این دو تا آن‌وقت این نکته‌ای بود که آن هفته گفتم و حالا در این چهارچوب تکرار می‌کنم بنا بر دیدگاه ما این عوامل بالایی الزامی ندارد بگوییم اینها همه باطل است اینها همه‌اش می‌تواند به صورت عوامل تقویت‌کننده دربیاید یعنی درواقع ما یک عوامل پایدار مستمر یعنی نتیجه بحث ما این می‌شود که در عوامل دینداری ما این‌جوری می‌گوییم عوامل پایدار و اصلی در گرایش به دین و عوامل غیر پایداری که تقویت‌کننده است ما می‌خواهیم بگوییم که در مقام بحث می‌دانید این چیه یک وقتی است من می‌خواهم جواب نیچه و چی و چی را برگردانم به جهل فقر و طبقه اجتماعی و محیط و تربیت و فرهنگ و جامعه و اینها که هفت هشت‌تا دیدگاه در جامعه‌شناسی و روانشناسی است یک بار است که ما می‌آییم مقابله کلی می‌کنیم یک بار است که می‌گوییم ن ما ادله‌ای داریم که دینداری یک پایه‌های محکمی دارد اما درعین‌حال خوب اگر تحقیقات روانشناسی و جامعه‌شناسی فرض هم باشد که این درست بود این را رساند که بله این عامل در گرایش دین تأثیر دارد و اینها می‌گوییم اینها همه‌اش معنایش تقویت‌کننده است که واقعاً هم بعضی همین‌طور است یعنی از خود آیات و روایات هم دارد استفاده می‌شود که نوعی از ترس‌ها ندانستن‌ها موقعیت‌های اجتماعی موقعیت‌های خانوادگی اینها کاملاً دخالت دارد که دینداری را تقویت بکند هم در فعلیت‌بخشی به آن حس و گرایش‌ها هم در تقویت و اشتداد آن مؤثر است این را نمی‌شود اصلاً نفی کرد و حدث و گمان‌هایی این را نشان می‌دهد بعضی تحقیقات هم این را نشان می‌دهد برخی از آن عوامل از آن آیات و روایات هم می‌شود استفاده کرد که این عوامل ثانوی محیطی و اجتماعی و روحی و روانی تأثیرگذار است در این امر است و موجهی اجتماعی حالا هم در اصل دین هم در نوع دین موجی مثل موج صفویه می‌آید یک محیطی همه را شیعه می‌کند اینکه این موج بود یا نبود که واقعیت حقانیت یا عدم حقانیت این‌که فرقی نمی‌کرد ولی موج آمد شرایط را فراهم کرد که مثلاً یک کشوری الان شیعه بشوند این موجهی اجتماعی و موجهی چی درونی روحی اجتماعی محیطی تأثیر دارد در این ممکن آب و هوا و محیط طبیعی در این تأثیر داشته باشد که می‌گوید طبع روستاییان به فضائل نزدیک‌تر است خوب ممکن است فضا هم که می‌گوید یکی‌اش هم حس معنویت و پرستش است اینها همه تقویت‌کننده است نه اینکه عوامل اصلی ما همین را می‌گوییم یعنی آنچه برایش دلیل داریم حالا ادله‌اش هم در جای خودش دیگر ما وارد ادله‌اش نشدیم این فطرت به این دو معناست یعنی پایدار است هم روحی هم عقلانی است حالا با این شکل‌هایی که در اینجا مطرح شد اونش را تعیین نکردیم ولی می‌خواهیم بگوییم این نفی نمی‌کند آن عوامل را منتهی جایگاه آن می‌شود جایگاه تقویت‌کننده ما الان در دین‌پذیری و وجه تمایل به دین و اینها داشتیم تو این مقدمات بحث می‌کردیم.

### عوامل دین‌گریزی

دین‌گریزی که من اینجا نوشته بودم آن داستانی دارد که با این بحث هم مرتبط است حالا چیز خاصی ندارد ولی اشاره‌ای به آن می‌کنم در دین‌گریزی آنچه ما احتمال می‌دهیم این است که بعضی دین‌گریزی را جنبه عقلانی و منطقی به آن می‌دهند ما این را قبول نداریم یعنی درواقع می‌گویند از نظر عقل و منطق اصلاً دین جایگاهی ندارد که این مورد قبول نیست یعنی درواقع به عوامل پایدارش قائل‌اند که این عوامل پایدار غالباً به منطقی تعبیر می‌کنند بعضی هم می‌گویند از نظر روانی و روحی انسان گرایش‌هایی دارد که او را جدا می‌کند که این دو نوع عوامل پایدار را ما قبول نداریم اما عوامل یک دیدگاه این است که عامل عقلانی و منطقی پایدار ما را از معنویت خدا و دین جدا می‌کند این ملحدانی که اصلاً می‌گویند دین این گرایش را ندارد و عقل هم این را نمی‌گوید بلکه نفی می‌کند این یک انکار افراطی است ولی عوامل روانی و اجتماعی ممکن است که عوامل دین‌گریزی باشد که این عوامل روحی و روانی و اجتماعی فی‌الجمله مورد قبول است که موجب دین‌گریزی می‌شود هم عوامل به نحوی بعضی درونی و پایدار هستند که همان شهوات می‌شود که این‌جور نیست که اینها مستقل باشند اینها در کنار فطرت هستند اینها مجموعه‌ای از عوامل دورکننده انسان از معنویت است و همین‌طور عوامل درونی و اجتماعی غیر پایدار وجود دارد این شرایط بیرونی است که می‌آید وقتی می‌بیند یک دینی در یک مبارزه‌ای موفق نشد می‌گذارد کنار دیگر هیچ منطقی در آن نیست اتفاقاً در این فضا و این محیط و جامعه همه اینها موجب می‌شود که اینها از اسلام بیرون بروند یا از دین بیرون بروند که خیلی وقت‌ها هم در این امواج اجتماعی همین منشأ این شده عملکرد بد دین‌داران عملکرد بد علمایی که آنجا هستند ضعف‌هایی که در یک جامعه دین‌دار است اینها عوامل غیر پایداری است که می‌آید مؤثر می‌شود ولی از نظر روحی و روانی یک عوامل پایداری است که همان شهوات و اینها باشد رو دیدگاهی که ما داریم این هم از عوامل دین‌گریزی است که اینجا می‌شود به آن اشاره کرد می‌گوییم دین‌گریزی پایگاه منطقی ندارد اما یک پایگاه فکری غیر اصیل دارد که شبهات کلامی و اینها باشد و یکی هم عوامل درونی که هم پایدار وجود دارد که شهوات و اینها مانع می‌شود و عوامل ثانوی و غیر پایدار است که اتفاقی در این دیدگاه وجود دارد.